

# صادق هدایت

## نویسنده‌ای که مرگ را انتخاب کرد

در فروردین ماه ۱۳۲۹ صادق هدایت نویسنده بزرگ در پاریس خودکشی کرد. این مقاله بمناسبت تصادف با دهمین سال مرگ این نابغه هنرمند تهیه شده است. هدایت که مورد تحسین يك عده واقع بود عده‌ای نیز او را طرد کرده بودند، چگونه ممکن بود «رجاله‌ها» (رسمی که خودش روی آنها گذاشته است) بتوانند زبان بی‌پیرایه و زندگی بی‌ریای او را قدر بشناسند؟  
دکتر پاستورولاری - رادو  
عضو فرهنگستان فرانسه



صادق هدایت

هر روز که از مرگ هدایت میگذرد اهمیت و تأثیر او در ادبیات معاصر ایران آشکارتر میگردد و توجه عده بیشتری از طبقات مختلف مردم با او و کارش جلب می‌شود. هم‌اکنون هدایت مسئله‌ای شده است. کار او و شیوه رفتار او و آنچه که جسته و گریخته از زندگی‌اش بر سر زبانهاست بعنوان يك موضوع جدی در ادبیات امروز مطرح می‌شود و در برابر او عده‌ای که قابل ملاحظه‌اند او را گرامی می‌شمارند، قدرت و نبوغ هنری او

را می‌ستایند و آثارش را مجموعه گرانبهایی برای نشر جدید ایران می‌دانند . . .

در برابر این عده که از زبده روشنفکران و هنرمندان معاصر ایران و چند کشور اروپائی تشکیل شده‌اند معدودی او را بسبب شیوه رفتار و طرز زندگی مورد حمله قرار میدهند و جالب توجه اینست که اینان خود اطلاع دقیق و صحیحی از زندگی او ندارند زیرا هدایت در زمان حیات همیشه خود را از محافل و مجامع کنار می‌کشید و جز در محافل دوستانه‌ای که از چند نفر از دوستان نزدیکش تشکیل می‌گردید در مجالس دیگر پیدا نمیشد.

بهر حال در باره هدایت هر چه گفته و نوشته شود بجا است . زیرا بدون شك او از بزرگترین نویسندگان قرن حاضر کشور ما است و «ژان کامبورد» ایران شناس شهیر فرانسوی در باره او گفته است «صادق هدایت که نمونه برجسته يك فرد مطلع در زبان و ادبیات باستانی خاور است آنچه را از باختر بدست آورده بود تحلیل برده جذب کرده و موفق شده بود گل‌هایی را که در گلخانه‌های اروپائی پرورش یافته‌اند به پایه نیرومند بوته‌های گل سرخ اصفهان پیوند بزند . . .»

مادر تهیه شرح حال و اختصاصات زندگی او و همچنین توصیف اخلاقیات و نکات روانی‌اش به اقوام آشنا بان دوستان صمیمی‌اش که طی سالیهای با او محشور بوده‌اند مراجعه کرده‌ایم و همچنین با مراجعه به آثار و نامه‌هایش استنباطاتی از طرز فکر و نگرانیهایش بدست می‌دهیم .

### شرح حال و زندگی

«صادق هدایت» شب سه شنبه بیست و هشتم بهمن ماه ۱۲۸۱ مطابق هفدهم فوریه ۱۹۰۳ در خانه‌ای که فعلا در تصرف اولاد مرحوم پیرنیا است با بعرصه زندگی گذاشت.

او بعد از دو برادر و دو خواهر بدنیآ آمده بود ولی به علت ظرافت و زیبایی و موهای طلائی و چشمان آبی برای همه افراد خانواده عزیز و دوست داشتنی بوده است . نام او را برسم معمول بزرگ خانواده مرحوم نیرالملک جد پدری هدایت «صادق» نهادند.

برادر صادق هدایت آقای محمود هدایت در باره کودکی او این طور اظهار داشت: صادق در تمام دوره طفولیت مایه سرگرمی بزرگ و کوچک بود. حرکات و گفتار شیرین و دل چسبش همه ما را سرگرم می کرد و بخصوص زیبایی و ظرافتش مورد توجه همه بود. کمی بعد در سنین ۶/۵ سالگی خیلی زودتر از معمول و سن خودش آرامش و سکونی در او دیده میشد شیطنت های بچه گانه نداشت اکثراً در خودش فرو میرفت و از سایر کودکان کناره میگرفت. در شش سالگی او را بمدرسه علمیه سپردند. دوره ابتدایی را بدون وقفه طی کرد و به دارالفنون رفت. و تا سال سوم دبیرستان در آن مدرسه به تحصیل پرداخت ولی در آن سال از برنامه دروس دبیرستان اظهار نارضایتی کرد و چون اصرار ورزید که باید حتماً یک زبان خارجه را فرا بگیرد با تحصیلش در مدرسه «سن لویی» موافقت شد.

در آن مدرسه باعلاقه و پشتکار عجیبی به فرا گرفتن زبان فرانسه پرداخت و همین که آشنائی بفرانسه پیدا کرد بیگانه با کتابخانه ها و انجمن های ادبی اروپا پرداخت و کتب و رسالات مورد علاقه اش را بدانشنامه وارد میکرد.

در سال ۱۹۲۸ (در پانزده سالگی) کتابی بنام «فوائد گیاهخواری» نگاشت که در برلن بطبع و همچنین در همان سال رباعیات عمر خیام را بوسیله کتابخانه بروخیم طبع و نشر نمود. در همین سالها در حدود چند ماه با عشق و علاقه مفرطی به مطالعه علم سرانجام Scienceoccutre پرداخت و کتب فراوانی در «جفر» اسطرلاب، پیشگویی و روح شناسی از اروپا وارد کرد اما بعد از این قبیل مطالعات دست کشید.

در این دوران او که بفرانسه آشنائی پیدا کرده بود دریافت که برای تکمیل و تسلط بر زبان لازم است که چندی در فرانسه تحت راهنمایی استادان آن زبان بکار پردازد و روی این فکر در ۱۹۲۶ در مسابقه اعزام محصل به اروپا شرکت جست و پس از موفقیت به پاریس فرستاده شد.



## گروهی از دوشیزگان تونس که برای خدمت سربازی آماده میشوند

پروژه گاه علوم انسانی و مشاغل فرعی

چهار سال در اروپا تیر برد و در این مدت به انتشار چند داستان کوتاه و یک سلسله مقالات در مجلات آن کشور پرداخت که از آن جمله میتوان دود استان:

Lunatique Sampingue را که در مجله Voile D.J is چاپ شده است نام برد.

در همین سفر بود که او برای نخستین بار بفکر خودکشی افتاد و خود را در رودخانه مارن انداخت ولی نجاتش دادند خود او در این مورد ضمن نامه‌ای که به برادرش نوشته است اشاره‌ای باین واقعه می‌کند «یک جهالت کردم که الحمدلله بخیر گذشت.»

پس از بازگشت از اروپا پس از چندی برای رفع بیکاری وارد بانک ملی ایران شد ولی در ۳۱/۵/۳۱ استعفا داد و در تاریخ

۱۳۱۱/۸/۲۹ خود را با اداره کل تجارت منتقل کرد و مجددا در ۱۳۱۵/۴/۲۵ به شرکت کل ساختمان ایران وارد گردید ولی چون نمی توانست خودش را با محیط هیچیک از ادارات وفق دهد و دائم از طرز کار و رفتار و حماقت های مسؤلین در عذاب بود و از طرفی نیز برای ادامه مطالعات احتیاج می برمی به زبان پهلوی احساس مینمود عزم هندوستان کرد. و در سوم دسامبر ۱۹۳۶ به کراچی رسید این نامه را همان روز از کراچی برای برادرش فرستاد. دسامبر ۱۹۳۶ سلامت وارد کراچی شده ام از ما بیاران سلام باد. صادق هدایت.

در هندوستان نزد استاد انگلساریا بفرار گرفتن زبان پهلوی پرداخت و ضمنا مسافرت هایی نیز در این کشور پهناور بعمل آورد از جمله پس از آشنایی با میرزا اسماعیل شیرازی وزیر مهاراجای میسور به دعوت او بمیسور رفت و دو هفته در قصر میزبان مهمان نواز و کریمش به سر برد. این دو هفته طی چند کارت از لطف و بدایع میسور، از مناظر دلکش آن و از مهمان نوازیهای مهماندارش مطالب فراوانی نوشت.

پس از مراجعت از هندوستان مجددا در تاریخ ۱۳۱۶/۱۰/۱۸ وارد بانک ملی ایران شد اما یکسال بعد در تاریخ ۱۳۱۷/۱۱/۲۰ مجددا از آن اداره استعفا و بدوا بساداره موسیقی کشور و سپس در ۲۰/۸/۲۷ در دانشکده هنرهای زیبا مشغول کار شد و تا پایان عمر با سمت های مختلف در دانشکده هنرهای زیبا انجام وظیفه کرد.

۰۰۰

### سیمما ، اخلاق و روحیات ، و علاقمندیها

شرح بالا مختصری از بیوگرافی او بوده است . این بیوگرافی توصیف رسمی زندگی و کارهان اداری او است و مسلما خود هدایت ، روح و فکرش را از خلال آن نمی توان یافت بلکه تنها از راه مراجعه به دوستان صمیم و آثارش و تحقیقات دوستان خارجي اومی شود . بااخلاق ، معتقدات و اندیشه هایش پی برد و کسم و بیش او را شناخت .

«ونسان مونتئی» يك ايران شناس فرانسوی که با دیبایات قدیم و معاصر کشور ما ارادت خاص دارد خود هدایت را از نزدیک می

شناخت و پس از مرگ او جزوه‌ای شامل تحقیقات و استنباطات خویش از انتحار و زندگی و اندیشه هایش منتشر کرد. او در کتابش بنام «درباره هدایت» هدایت را چنین توصیف میکند «هدایت شخصی بود عاری از خود نمایی، به‌کنه افکارش نمیشد پی برد. وقتی نشانی درست منزلش را از او خواسته بودم بمن گفت: خانه‌ام طرف بیابان است.»

### سیمای صادق

و نسان مونتئی می نویسد: آنطور که در عکسها دیده میشود قامت متوسط، اندام بسیار باریک، عینک، سیگار همیشه لای انگشتان، حالت خونسرد، قیافه تودار، ظاهر بسی قید، هیچ چیز که توجه را جلب کنند در او نیست، مگر شاید در نظر دوستانش که در او نوعی گیرندگی و زیبایی میدیدند

کمتر از درونش را پیش کسی می‌گشود، مگر بعضی مواقع نادر که درد دل میکرد و با مواقعی که مطالعه اثر تازه نویسنده دیگری او را بوجد می‌آورد و تا دوستان خود را در شادی‌ای که از یافتن این اثر باو دست داده بود سهیم نمی‌کرد آرام نمی‌نشست در حاشیه کتبی که مطالعه میکرد غالباً مطالبی می‌نوشت. مثلاً در حاشیه کتاب Fristar اثر «تماس مان» در صفحات ۱۵۱، ۱۵۲ و ۱۵۹ اینطور اظهار نظر کرده است: «معرکه خوب گفته! معرکه خوب درست کرده! بروا! خوب گفته! خوب جوابی داده!» بذله گو بود، استعداد عجیبی داشت که برخی از صحنه‌های زندگی را مضحک جلوه دهد و نقطه ضعف اشخاص را بیابد ولی بیشتر وقتها يك دوره گرفتگی و نومیدی و ضعف ناپذیری را طی میکرد

بذله‌ها و طنزهایش پرازلطف و نکته بود و همیشه این نکته‌ها در میان دوستانش دهن بدهن میکشت. نامه‌هایی که از او بجا مانده است و نوشته‌های طنز آمیز، قصه‌ها ذوق سرشار مطایبه نویسی را در او نشان میدهد. در نامه‌ای که بدکتر شهید نورانی دوست صمیمی اش مینویسد روح شوخ پیداست «چندی است که با ناخوشیهای جورواجور کلنچار میرم. عجالتا مبتلا به اسهالم معلوم نیست که کسی دست از سرمان بر میدارد.»

و با در نامه ای دیگر شاعر متعلق و یاوه سرانی را که در مدح زورمندان و صاحبان قدرت اشعار سر قدم میرود اینطور مسخره می کند  
 «گویا حکیم رهبر قصیده ای در مدح ایشان از روی ضمیر سروده است  
 که باید خواندنی باشد، همیشه فتق میهنش را در خار چ رتق  
 میکند...»

### از تظاهر متنفر بود

این داستان را یکی از آشنایانش که مدتی را با هم بودند نقل کرد :

پرویز - محمود موسیقیدان ایرانی تحت تاثیر داستان کوتاه هدایت بنام «لاله» - قطعه ای ساخت و آن را بصادق تقدیم کرد .  
 صادق از فکر و طرح آن قطعه خوشش آمد و قرار شد که پرویز - محمود آنرا در سالن اداره موسیقی کشور بمناسبت یکی از روزهای عید که جمع زیادی از بزرگان و اشراف حضور داشتند اجرا نماید . صادق با اصرار عجیبی از محمود خواست که بهیچوجه نامی از او داستان لاله به میان نیاید و این قطعه با اسم خود محمود اجرا گردد . ظاهرا میانشان توافق شد ولی پرویز - محمود در موقع اجرای موسیقی پشت میکر - فون اعلام کرد که این قطعه را تحت تاثیر داستان لاله نوشته هدایت تهیه کرده است ، دوستش نقل میکرد که هدایت خود در سالن در کنارش نشسته بود ، وقتی محمود اسم او را بمیان آورد من دیدم که رنگش سفید شد ، دستهایش لرزید و بشدت و عصبانیت تسبیح دستش را کسبخت ولی هیچ نگفت . پس از پایان جلسه بدون آن که محمود را ببیند رفت و تا مدتها از دیدار محمود و روبرو شدن با او خودداری نمود .

هر وقت که از آثارش صحبت به میان می آمد با چنان بی اعتنائی و گاه با چنان لودگی و مسخرگی از آنها میگفت تا هیچکس هیچوقت هوس نکند یکبار دیگر از نوشته هایش پیش او تعریف کند در این باره نامه ای از او در دست است که بعنوان دکتر شهید نورانی نوشته شده ، در آن نامه پس از آنکه ذکر میکند که يك اروپائی از او نمونه آثارش را میخواهد این طور مینویسد « تا حالا چند تا نامه



## رؤسای کمپانی نفت آمریکا در حضور شاهنشاه

نوشت و آثار ما را خواست ، عاقبت نسخه ای از Lunatique برایش فرستادم تا بخواند و عبرت بگیرد .

### يك زندگى ساده ترينى

صادق در تهران در خانه پدرش خیابان تریه بسرمیبرد . پس از مرگ او ، اطاقش را تا مدتی بهمان ترتیب که بود حفظ کردند ولی اکنون متأسفانه پس از مرگ پدر آن خانه و اطاق دیگر در اختیار اقوام هدایت نیست و بآمال اطاقش بصورت سابق نیست . در آن ایام که تازه خبر خودکشی هدایت انتشار یافت برای کسب اطلاعاتی به پدرش مراجعه کردم . مشارالیه اطاق صادق را نشانم داد . اطاقی بود بسیار ساده يك تخت باریک ، يك میز و قفسه هائی مملو از کتاب ، در آن قرار داشت . يك عكس زمان جوانی و يك تصویر کار کاظمی ، يك کراورچینی و يك مجسمه كوچك بود روی میز بطور درهم و نا مرتبی قرار داشت .

روی دیوار رشته های دانه اسفند بشکل تسبیح به میخ آویخته



بود ، چیزی که احترام فوق‌العاده صادق را نسبت بایران باستان می‌رسانید و صفحه‌های کتاب « نیرنگستان » او را درباره آئین و رسوم باستانی ایران که در آن اسفند عامل رفع بیماری و چشم زخم‌شمرده میشد بیاد می‌آورد .

برادرش محمود هدایت در مورد زندگی خانوادگی او این طورتوضیح داد :

صادق خوش مشرب ، بذله‌گو و مهربان بود ، همه افسراد خانوده دوستش داشتند و اگر کاه بیدار یکی از افراد فامیل میرفت موجبات خوشحالی او را فراهم می‌کرد . در میان افراد خانواده و فامیل خود به مرحوم فهیم الدوله دائمی و تیمسار سرلشکر دکتر کریم هدایت همیش علاقمندی فراوان داشت اکثراً بیدارشان میرفت در تمام مدت زندگی با پدر و مادرش و در خانه آنها زندگی می‌کرد و حسن تفاهم کامل با آنان داشت .

### اخلاق و روحیات

« مجتبی مینوی » از دوستان و هم‌کاران نزدیک صادق بود که مدتها با فرزند و علوم نام‌گروه « ربه » بخود داده بودند و تقریباً هر روز در کافه « رزنوار » خیابان فردوسی با هم می‌نشستند و به بحث و گفتگو در کارهای هنری میپرداختند .

« مینوی » درباره هدایت گفت :

هدایت اهل اصرار نبود ، اما محبت او با دوستان و حرمتی که او در دل دوستان داشت و اذعان‌ی که ما نسبت به برتری فکری او داشتیم چنان بود که با یک دو جمله ساده « چه طور است که این نو روزنامه را چاپ کنی ؟ بیا این تاریخ مازبار را تهیه بکن » ما را به تقبل یک کار طولانی وادار میکرد .

هدایت فردی بود آزاد اندیشه و وارسته که همیشه از هر فکری زیبایی و دل‌انگیزی آنرا میگرفت و بقیه را دور میریخت ، از کیش بودا ، دین جوکی‌ها از دین مزدیستی قسمت‌های بشری و جالب آن را در آثارش منعکس کرده است و از موارد احمقانه و تنگ‌نظرانه این ادیان گریخته است .

با وجود ظاهر لایبالی بسیار منظم بود اطلاق خود را بدقت مرتب میکرد همیشه به نامه‌ها پاسخ میداد و میدانست چگونه خرج خود را تنظیم کند .

یکی از خصائص برجسته او دلسوزی نسبت به حیوانات بود ، میگفت : هیچکس حق ندارد آنها را از زندگی محروم کند . شاید يك قسمت نسبت بهمین سبب بود که گیاهخوار مانده بود . به سگش نان و ماست میداد و این حیوان را موضوع داستانی بنام «سک و لگرد» قرار داد . گربه را بسیار دوست و گرامی می‌داشت و همیشه يك گربه روی میزش بود و در موقع تنهایی با او درد دل می‌کرد و نوازش می‌کرد .

### عشق

هدایت تا پایان عمر تنها و مجرد مانده بود و همیشه راجع به ازدواج میگفت : من هیچ دلم نمی‌خواهد که يك زن شلخته بالنکهای دراز و چشمهای ریمل کشیده کنارم دراز بکشد و اخ‌تف بیندازد و مجبور باشم بوی تنش را استشمام کنم .

همین جوری باندازه کافی بدبختی دارم دیگر حوصله تحمل حماقتهای زنهارا ندارم .

اما این اظهار نظر قطعا یکطرف قضیه بود و از طرف دیگر او در روح و عمق جاننش عشقی را احساس کرده بود بخاطر عشقش رنج نشید خیال بافت و سرانجام از آن سر خورد . یعنی از صورت مادی و خاکسی عشق سر خورد ، ولی نفس و اصل عشق راهیجوقت طرد نکرد . همه نشانه های يك عشق همیق و آسمانی در لای بلای آثارش بچشم می‌خورد و از همین آثار برمی آید که او از زنی که مجسم کننده عشقش بود سرخورده و از حماقت ابتذالش بدش آمد .

در زنده بگور می نویسد : «... به نیمچه مدادی که در دستم است نگاه میکنم با همین مداد بود که جای ملاقات خودم را نوشتم دادم به آن دختری که تازه با او آشنا شده بودم دوسه بار باهم رفتیم سینما ، دفعه آخر در تاریکی سالن دستم را روی پستانهای آن دختر میمالیدم ، چشم های او خمار می‌شد من هم حال غریبی داشتم . از روی لبهای تر و تازه اش بوسه میزدم .»

این دختر کیست؟ آیا سایه عشق دور دستی است که بیشترها در زندگی هدایت سرکشید و با حسرت و دردنا تمام ماند؛ آیا این همان عشقی است که در «بوف کور» از آن میگوید: «صورت او یک روز در زندگی من درخشید و بعدها گم شد»!

در هر صورت او عاشق شده است. دختری را خواسته است ولی در معاشرت‌های با او با بتذال و حقارت اندیشه‌اش پی برده و از وجود مادی او گریخته است: بهمین دلیل دردناکستان کوتاه (آفرینگان) از قول قهرمان داستان میگوید: «عمق مثل یک آواز دور، یک نغمه دلگیر و افسونگر است که آدم زشت و بد منظری می‌خواند، نباید دنبال او رفت تا همین جا بس است. همین خوب بود، نه نباید از آستانه عشق گذر کرد تا همین جا بس است».

دردزنده بگوردر همان قسمت که شرح میدهد با دختر در سینما مغالزه کرد چند سطر بعد بی قید و بی اعتنا می‌نویسد: «روز آخری که از هم جدا شدیم تا کنون نه روز میشود قرار گذاشت فردای آن روز بروم او را ببورم آنجا کنج کوچه ازواکن زیر زمینی پیاده شدم باد سرد می‌وزید هوای او را بر گرفته بود. نمی‌دانم چه شد که پشیمان شدم نه اینکه او زشت بود یا از او خوشم نمی‌آمد اما یک قوه مرا بازداشت، نخواستم دیگر او را ببینم.»

این قوه که او را بازداشت جز سر خوردگی از عشق چه میتواند باشد، سر خوردگی و واژدگی روزهای گذشته‌اش بود که همیشه برایش تازه و نو جلوه میکرد و او را از معاشره‌های ظاهری باز میداشت.

گذشته از شواهد بالا که از آثار او نقل شده اظهارات دوستان او گواہ بر چنین واقعه‌ای است یکی از گروه «رُبعه» صراحتاً گفت: صادق عاشق شده است؛ داستان مال جوانی‌هایش است اما وقتی که کاملاً با معشوقه‌اش آشنا شد از سبکسری و بیچگی او بدش آمد و آنکهی آن دختر نمی‌توانست صادق را بفهمد؛ درک صادق کار آسانی نبود.»

## انتحار و هرك

کسی درست نمی‌داند در چه تاریخ او چشم از جهان فرو بسته است.

۱۹ یا ۲۰ فروردین ۱۳۲۹؛ زیرا بلافاصله پس از رفتن

بودند؛ می بایستی به اطاق او که در کوچه «شامپیونه» واقع بود بزور راه بیابند در کرما به اطاق خود که تمام سوراخها و درزهای آنرا از پیش گرفته بود شیرکاز را کشوده بود. در کف کرما به باقیافه آرام روی شمعی دراز کشیده بود مثل اینکه در خواب است. هیچ نامه یا پیامی از خود بجا نگذاشت. سنش چهل و هشت سال بود؛ پس از توقف کوتاهی در مسجد پاریس جنازه او که توسط قریب یکصد تن از دانشجویان ایرانی تشییع شده بود در کورستان، پرلا شزخ بخاک سپرده شد و پروفیسورها نری ماسه بر سر مزارش نطقی در اهمیت آثار و کار هنری او ایراد کرد.

پس از مرگ او هر کس بطریقی علت انتحارش را در وقایع و حوادث جستجو میکرد. عده ای میگفتند که ترور رژیم آرا شوهر خواهرش ضربه وحشتناکی بر روحش وارد آورد و عده ای دیگر معتقد بودند که مرگ شهید نورانی دوست عزیزش تعادل و مقاومتش را از میان برداشت و بعضی ها مطالب دیگری گفتند اما آنچه که مسلم است اندیشه های آخرین ساعات حیات او بر هیچکس معلوم نیست و کسی نمیداند که اگر واقعات آنها يك علت برای خودکشی او وجود داشته است؛ چه بوده است؟

برادرش آقای محمود هدایت اینطور ماجرا را شرح میدهد:

اماعت مسافرت اخیرش که منجر باین فاجعه دردناک گردید سوای آنچه دوستانه با رفقای خود در میان نهاده اینست که بدون مقدمه در شانزدهم تیرماه ۱۳۲۹ نامه ای از مرحوم دکتر شهید نورانی بمن رسید حاکی از نگرانی او از وضع مزاجی صادق بعدی که مراهم ناراحت کرد.

دکتر شهید نورانی در نامه اش اینطور نوشته بود (بقراری که می شنوم و از خلال نامه های صادق میخوانم حال او دیگر بهیچوجه تعریفی ندارد و مزاجی نهایت ضعیف شده و احتیاج با استراحت و معالجه دارد و سائل این کار هم در تهران میسر نیست تا بستان گرم تهران و ارتفاع ۱۳۰۰ متر اصلا با مزاجش سازگار نیست و روز بروز ضعیف تر میشود دیگر جای تامل نیست؛ شمارا بخدا اقدامی بفرمائید که هرچه زودتر صادق چند صباحی برای استراحت بفرنگستان اعزام گردد. هزاران نفر دیگر بعناوین مختلف در اروپا معالجه میکنند که کسالتی هم ندارند چه عیب دارد که یکمرتبه هم حقی به حق دار برسد.)

و در مورد خودکشی صادق برادرش عدم تناسب محیط زندگی و آشفته‌گی وضع کشور و انحطاط اخلاقی مردم را از علل اصلی می‌دانند اینها هر کدام علتی است ولی صرف نظر از همه این مسائل يك چیز دیگر هم وجود دارد و آن وضع خاص روحی و اعصاب حساس خود اوست در زنده بگور مینویسد «کسی تصمیم خودکشی را نمی‌گیرد؛ خودکشی با بعضی‌ها هست، در خمیره و سرنوشت آنها هست نمی‌توانند از دستش بگریزند» و یادرجای دیگر با ناامیدی خاصی مینویسد (اصلا مرده شور این طبیعت مرا ببرد، حق بجانب آنها می‌است که می‌گویند بهشت و دوزخ در خود اشخاص است.

این بهشت و دوزخ واقعا در خود او بود (فرزاد) يك وقتی پس از مرگش می‌گفت: صادق بعضی از روزها چنان بنگ میکرد و لب از لب تکان نمیداد که وحشت آور بود او که دائم می‌خندید و لودگی میکرد و لپچار میگفت ناگهان در میان جمع ما خاموش میشد و فکر می‌کرد، خوبی‌اش این بود که ما اخلاقی را می‌دانستیم و پاپی‌اش نمیشدیم.

پانزده سال پیش نیز خودش يك روز یکی از دوستانش گفت: «خودکشی با کاز آسانترین نوع خودکشیها است تخيلات شیرین و مکيفی که ایجاد میکند اضطراب و وحشت مرگ را از آدم دور می‌سازد و این جمله را چند بار بجدی و شوخی تکرار کرده بود بعضی‌ها در همه عمر مجنون خودکشی هستند.»

نامه‌های اخیر او که بشهید نورانی نوشته است ناامیدی و درد تسکین ناپذیرش را بخوبی نشان میدهد در یکی از این نامه‌ها پس از اشاره به «در دید» و اینکه جواب نامه‌های این مرد را که نسبت با و مهربان بوده و برایش کتبی هم فرستاده است نداده، می‌نویسد اما چیزیکه هست حالا اصلا حوصله چاق سلامتی را ندارم دنیای ما و منافع ما از هم جداست احتیاج به تسلیت هم ندارم. آینده هم خودم میدانم که برایم بن بست است تقصیر کسی نیست.

باز در يك نامه دیگر اقرار میکند (می‌خواهم با همه بهم بز نم . . .)

این نامه روح عاصی، ناامید و خاصش را خوب نشان میدهد. برای این روح حساس باید دردهای زندگی، بدبختی مردم مملکت

را که دائما جلو چشم او بود اضافه کرد زیرا صادق صمیمانه و وطنش را دوست داشت. در همه آثارش از مفاخر گذشته با حسرت و غم یاد کرده است و از عنصر عرب بعلت هجوم و ایلغارشان بیدی نام برد. او تمدن ساسان را می پرستید، برای همین زبان پهلوی را یاد گرفت تا متون اصلی را بخواند. نمایشنامه (مازیار) و (پروین دختر ساسان) احساسات و وطن خواهی و ناسیونالیستی صادق را بطرز شاعرانه ای بیان میکنند، برای خودکشی او علتی از این قبیل میشود شمرده ولی اگر يك علت خاص داشته باشد هیچ کس آنرا نمی داند: زیرا صادق حتی يك سفر نامه از خودش بجا ن گذاشت.

### اهمیت کار صادق و نقش او در ادبیات معاصر

هدایت از بزرگترین نویسندگان ایران است در این حرفی نیست و هیچکس نمی تواند این عنوان بحق و شایسته را از او بگیرد. در پرورش تغیل خود و استنتاج از موضوعات داستان نایفه بود. اروپا او را بسا بوف کور شناخت و انصافا این کتاب چنان بدیع و زیبا و دردناک است که نمیشود شرحی بر آن نوشت. بوف کور از آنگونه آثار ادبی است که باید آنرا خوانند و زیبا ببینند و در کام خود مضمضه کرد حتی يك کلمه آنرا نمیشود انداخت. بر این کتاب تاکنون چند تن از ایران شناسان فرانسوی شرحهایی نوشته اند و بصراحت اعلام داشته اند که هنوز هیچ يك از نویسندگان اروپائی نیز نتوانسته اند کتابی چنین دل انگیز در چنین شیوه ای بنگارند. بقیه آثار او که در حدود سی کتاب کوچک است عبارت است از داستانهای کوتاه، نمایشنامه و مقالات و قضیه های مطایبه. آمیز کثرت تنوع این آثار نماینده نبوغ توانا و خلاقیت ذهن صادق می باشد. اکنون چند سال است که مردم ایران، روشنفکران و حتی عده زیادی از مردم عادی متوجه او شده اند در میان داستانهای قهرمانانی چون داشاکل علویه خانم کا کا رستم و حاجی آقا از میان مردم انتخاب شده اند و قیافه و لباس توده ایران را دارند. بقول ژان کامبورد آثار او برای همیشه باقی است. فکرهای جوان با آن پرورش می یابد و آن سرمشق میگیرند. کسانی که او را دوست داشته اند و می ستایند برای تعقیب کوشش او از نوشته های کسب نیرو خواهند کرد و حفر شیباری را که او رسم کرده بود و اینک بطرز غم انگیزی قطع شده است، ادامه خواهند داد.